

سلام بر حسین

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مَوْلايَ وَابْنَ مَوْلايَ وَرَحْمَةً... وَ بَرَكَاتَةً لِّعَن... مَنْ ظَلَمَكَ وَلَعَن... مَنْ قَتَلَكَ وَ صَاعَفَ عَلَيْهِمُ الْعَذَابُ الْاَلَیْمُ

...و...و...

سلام بر تو ای آقای من و فرزند آقای من (ای علی بن الحسین) رحمت و برکات خدا بر تو باد. خدا لعنت کند آن کس را که در حق تو ظلم و ستم کرد و خدا لعنت کند آن کس که توبه را به قتل رسانید. خدا لعنت در دکان او را صاعف و شدید گرداند.

فرازی از زیارت نامه حرم امام حسین علیه السلام

بازنچ پوشت که دین عالم با این پوچه سزاوارتم

بازین پیغمبر انگریزین بی نفع خود خاتمه شرا عظم

حسینی جاویدم

■ روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب امتیاز: سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران ■ مدیر مسؤول: مهدی عرفاتی

جامعه



شاپا: 1735-3637 ISSN
پایگاه اطلاع رسانی:
www.jamejamdaily.ir
پست الکترونیکی:
info@jamejamdaily.ir

| پنجشنبه ۲۱ مرداد ۱۴۰۰ | ۳ محرم ۱۴۴۳ | ۲۰ صفحه | سال بیستم - شماره ۶۰۹ | استان تهران و البرز ۳۰۰۰ تومان - دیگر استان ها ۲۰۰۰ تومان | Thursday - August 12th, 2021

روضه

قصه خرومنوچهر

♦ حامد عسگری ♦

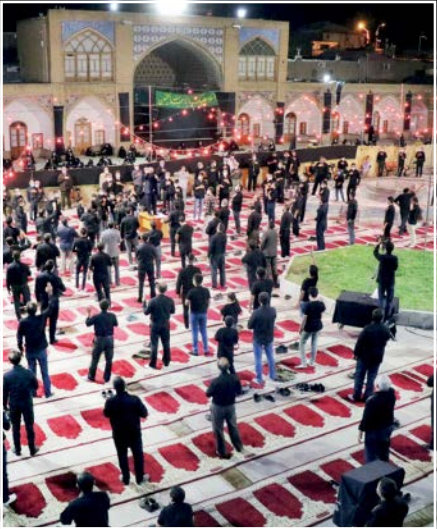
شب از ستاره گذشته بود، از باران سرشرب باریده، خیابان ها هنوز خیس بود و فرعی ها و کوچه ها که آسفالت نبود گله گله آب باران جمع شده بود و انعکاس ماه را می شد توی پیاله آب کف کوچه ها دید. دو بال عیایش را توی مشت گرفته و بالا کشیده بود که خیس و گل و لای نشود. قدم برمی داشت و صلوات می شمرد. توی صلوات هایی که می شمرد داشت برنامه های فردایش را مرور می کرد. خانه پیرزن دروازه دولاب، خانه سیدجلال، تکبیه میرزایحیی، خانه پایین گود عربا، همه یاد روضه می خواند. از خم کوچه که پیچید زیربازار چه منوچهر را دید با نوچه هایش. تاریکی چسبناک شب فقط هیبتی از آنها را هویدای می کرد. از خنده های رها و سرسوتانه اش شناختش. سر به راه نبود. همه اهل بازارچه آسه می رفتند و می آمدند که با منوچهر چشم تو چشم نشوند. دور زدن فایده نداشت. راه دور می شد و کلید همراهش نبود. تا برسد اهل خانه خواب بودند. با خودش گفت سرم را پایین می اندازم و می روم. با من کاری ندارند. شش نفر بودند. دو طرف کوچه روی پله های حجره ها نشسته بودند. در یک حلب هم هیزم روشن کرده بودند. اوقور بخیر سیدا از این ور جا کجا به سلامتی؟ کجا بودی کجا می ری؟ این جمله ها از دهان منوچهر بیرون می آمد با همراه بخاری رقیق که بوی نجسی می داد. روضه بودم. الان هم دارم می رم خونه. روضه چه وقت؟ منوچهر تلوتلو خورد و این را گفت. شب دوم محرمه آقا منوچهر این قدر شلوغی ماشالا هزار ماشالا که دیگه حساب روز، شب، رمضان و محرم از کفت رفته انگار. منوچهر یکه خورد. انگار توی صورتش یک پارچ آب یخ پاشیده باشند، پاهایش انگار دوتا ستون سیمانی شده بود که دومتز رفته باشند توی خاک. پا از پا نمی توانست بردارد. آب گلویش را پایین داد. بریده بریده حرف می زد. به خودش آمد. از تک و تا نیفتاد. گفت: عجب! پس محرمه؟ خب اگه این جوهریه پس برا مام باس روضه بخونی امشب. پیرمرد توی بد مخمصه ای افتاده بود. من و من کرد، ناوخته، ایشالا فردا تشریف بیار خونه سادات اخوی ها در خدمتیم. منوچهر گفت: مادر نزاییده کسی رو حرف منوچهر حرف بزنه. خواست بهانه بترشاد. اینجوری که نمی شه آقا منوچهر روضه چهار پایه می خواد منبر می خواد مستمع می خواد. «بترمگین رو زمین». منوچهر به نوچه هایش این را گفت و خودش چهار دست و پا نشست وسط کوچه. بفرا اینم منبر. بشین رو کم من روضه تو بخون برو. راه در رو نداشت. نه گفتن همان بود و داغ و درفش و تیزی همان. صلی... علیک یا اباعبد... را که گفت از ذهنش گذشت روضه رو بخواند:

من حریشیمانم تو زاده زهرایی... منوچهر زیر پایش تکان تکان می خورد از اشک. نوچه هایش هم. اشک بود که باریدن گرفته بود. سید تا الان برای نجات از مخمصه می خواند و اشک ها را که دید حسابی مایه گذاشت، مفصل خواند. روضه تمام شد. سلام داد، بلند شد. توی نور سرخ آتش منوچهر جلو آمد. چند سکه گذاشت بر شالش و گفت دمت گرم سیدا فقط به سوال، سید گفت: جانم؟ منوچهر با تضرعی گودگانه گفت: به عمره روضه می خونی. من امشب منبر روضه شاه کردیم. تو که از اون دنیا خبر داری بهم بگو ببینم خدا دلش میاد منبر حسینش رو تو آتش جهنم بسوزونه؟

اصحاب غرب

هم رکاب باسفیر حسین

عبدالاعلی بن یزید کعبی از شهیدانی بود که پیش از رسیدن کاروان اباعبد... در کوفه شهید شد. او را جوانی ۲۵ ساله نوشته اند که در مسجد برای کودکان جلسات قرآن برگزار می کرد و در حین درس، از معارف اهل بیت علیهم السلام می گفت و محبت آنها را جرعه جرعه به دل کودکان کوفه می ریخت. وقتی مسلم توسط مأموران عبید... به تنگنا افتاد، عبدالاعلی رزم جامه پوشید و به کمک او شتافت اما در بین راه دستگیر شد. عبید... بن زیاد به هر پیشنهادی متوسل شد که عبدالاعلی را به تبلیغ علیه حسین بکشاند اما موفق نشد. پیشنهاد پول و موقعیت ازدواج و رونق دادن جلسات قرآن در غیرت عبدالاعلی بی تأثیر بود. سرانجام عبید... دستور اعدام او را صادر کرد.



عکاس

عزاداری بومی

یکی از جلوه های زیبای عزاداری سیدالشهدا در این است که وقتی با فرهنگ بومی یک منطقه در آمیخته می شود، شکل خاصی به خود می گیرد که مختص آن منطقه جغرافیایی و آن خطه فرهنگی است. نفس عزاداری همان است و روح معنوی اش همان، فقط در لباس بومی هر منطقه درمی آید. ظهور و گسترش رسانه و تشکیل فرهنگ معیار کم کم خرده فرهنگ های بومی را به حاشیه برد و به تبع آن عزاداری های بومی هم کم و کمتر شد و حالا شیوع کرونا، پیش هیأت های نقاط مختلف را شبیه هم کرده است. فرقی نمی کند، یک هیأت یزدی باشد یا مراسم نخل گردانی یا یک هیأت زنجان یا آیین خاص عزاداری خیابانی خودشان. کرونا همه را در فاصله گذاری اجتماعی و استفاده از ماسک به یک شکل ظاهری درآورده که شبیه هم هستند. / عکس: عزاداری مسجد جامع زنجان

گفتگو

گفت وگو با قاسم افشار؛ خواننده پاپ

صدای روضه خوان خانه مادرم هنوز در گوشم است

♦ طاهره آشنایی ♦

صدای خوبی دارد و حجم و دامنه صدایش خوب است. سبک خاص خودش را در اجرا دارد. در کنار این صدای خوب يك ویژگی منحصر به فرد دیگر هم دارد. به اصطلاح مردمی است، بدون شعار و ادا و اصول. یکی مثل خود ماست، فروتن و بی ادعا. برخلاف برخی سلبریتی های پرمدعا و برخی از چهره های معروف که به هر دری می زنند تا دریافتی شان را بیشتر کنند. وقتی از قاسم افشار می پرسم چون صدای خوبی دارید، مداحی و نوحه خوانی کرده اید یا نه، می گوید: نه. صدایم و سبکی که اجرا می کنم مناسب نوحه خوانی نیست. از همان بچگی که متوجه شدم صدایم برای خوانندگی مناسب است، وارد این حوزه ها نشدم، تخصص می خواهد و نمی توان این کار شد و بعد رهاایش کرد و گفت نشد.

یادم هست بچه که بودم مادرم نذر روضه خوانی داشت و هر ماه يك آقای روحانی به خانه ما می آمد و روضه می خواند. با موتور و سپا می آمد و عجیب صدای خوب و گیرایی هم داشت. مهم نبود چند نفر به مراسم روضه خوانی آمده بودند، او کارش را به درستی انجام می داد و انگار برای دل خودش روضه می خواند، برای همین بود که به دل می نشست. آن آقای روحانی با خودش عهدی بسته بود که روضه اش را کامل و بی نقص بخواند. تعداد مخاطبان مهم نبود، سنگ تمام می گذاشت. خلوص داشت و بی خودی به هر دری نمی زد که زورکی دریباورد. خودش بود و دلش و اطلاعاتی که داشت. برای همین است که صدایش هنوز در گوش من هست و شاید در ذهن و گوش خیلی های دیگر هم باشد. آن آقا سال ها مست فوت شده اما صدایش که برای امام حسین علیه السلام خوانده، ادامه پیدا کرده. به نظرم خلوص دل مهم است برای همه کارها و برای دستگاه امام حسین علیه السلام مهم تر است.

هم می رفتیم تکبیه دولت. از همان بچگی علاقه زیادی به غذا های نذری داشتم و دارم. عجیب خوشمزه اند. هیچ وقت دلیل این همه خوشمزگی را متوجه نشدم، مهم نیست چی هست و کدام محله پخته شده، خوشمزه است و به یاد ماندنی، شاید چاشنی اش ارادت به سیدالشهدا است که چنین عالی می شود.

■ خلوص دل مهم است

افشار می گوید: راستش مداحی ها و نوحه خوانی های قدیمی بیشتر به دلم می نشیند. مدتی است جوانانی که احساس می کنند صدایی دارند در ایام محرم روی ترانه های قدیمی، شعر محرمی می گذارند و آنها را اجرا می کنند که به نظرم کار بسیار اشتباهی است. نوحه خوانی و مداحی برای امام حسین علیه السلام مراتب و آدابی دارد که باید رعایت شود. نوحه خوان باید اطلاعات کاملی از واقعه کربلا و امام حسین علیه السلام و یاران ایشان داشته باشد تا شعر و صدایش بر دل بنشیند و تأثیرگذار باشد.

اشهد

چشمانم چیزی ندید

♦ امید مهدی نژاد ♦

از سرانجام نیک اولیا و اتقیا، هم آنان که در عاشورای طف به تیغ اشقیا در خون شدند و بهشت را به بها خریدند، بسیار گفته و سروده اند که آنان پاکان و شهیدان اند و والایان و از عاقبت آن ناپاکان نیز، که تیغ بر یاران خدا کشیدند و نام شان را در جریده دهر به سیاهی پیوستند، شمه ای به بیان آورده اند و این بهرهای دیگر از آن شمه: گویند مختار، «معاذبن هانی» را فرستاد تا خولی را بیابد و خولی آن بود که رأس مبارک حسین و شب در تنور خانه اش نهان داشته بود و فردا بر ابن زیاد برده بود، لعنه!... علیه. معاذبن هانی و ابوعمره به خانه خولی شدند، در طلب او. زن خولی از خانه بیرون آمد. او را پرسیدند: خولی کجاست؟ او گفت: نمی دانم و با دست به بیت الخلا اشارت کرد و گفت: در آنجاست. پس خولی را یافتند که زیر سیدی در بیت الخلا خانه اش نهان شده بود. او را بیرون کشیدند و به سوی مختار می بردند که در راه دیدندش که با سپاهیان می آید. مختار گفت: ملعون را به خانه اش برگردانید تا در آنجا به سزایش برسانم. پس جملگی که خانه خولی رفتند و مختار او را به درک رساند و یاران، نعشش به آتش دادند و بازگشتند.

عبد... پسر زیاچ گوید: روزی مردی نابینا دیدم. سبب نابینایی اش پرسیدم. گفت: من از آنان بودم که در کربلا به جنگ با حسین رفته بودم، با ته آن از دوستانم اما نه نیزه ای زدم، نه خنجر کشیدم، نه شمشیری برآوردم و نه تیری بپنذاختم. چون حسین را شهید کردند، باز خانه شدم و نماز خفتن کردم و خفتم. در خواب دیدم که مردی گریبانم گرفت که: بیا، رسول!... تو را می طلبد. او را با من چه کار؟ نشنید و کشان کشانم نزد او برد. سید را دیدم در صحرایی نشسته محزون و ملکی با شمشیری از آتش بر فراز سرش ایستاده. آن دوستانم را دیدم که آن ملک با شمشیر می زند و می کشد و می سوزاند و باز زنده می کند و از نو می زند و می کشد و می سوزاند. بر خاک نشستم و سید را سلام گفتم. جواب نگفت. ساعتی گذشت تا گفت: ای دشمن خدا، حرمت من شکستی و عترت من کشتی و حقم پامال کردی. گفتم: یا رسول!..، نیزه ای نازم و خنجرى نکشیدم و شمشیری برنیاوردم و تیری نپنذاختم. گفت: راست گفتی اما در میان آنان بودی و سیاهی لشکرشان را افزون کردی. سید گفت: نزدیک تر بیا. نزدیک تر رفتم. تتشتی خون پیش روی سید بود. فرمود: این خون فرزند من، حسین است. پس از آن خون دو میل در چشم من کشید. از خواب برخاستم و دیگر چشمانم چیزی ندید.



شیرین زبان قافله نازدانه ها تن پوشی از حریر پر عندلپ داشت از وقت آفرینش نور مطهرش با نام پاک فاطمه آنسی عجیب داشت تنها سه ماه آخر عمر سه ساله اش اندازه سه قرن فراز و نشیب داشت

مصطفی متولی



حادثه کربلا با حوادث و اتفاقات مذهبی دیگر تفاوت های بنیادین دارد

قیام خانوادگی



اوج رابطه خانوادگی را می توان در سرای کربا دید



تعریف شده چنان همسو و هماهنگ با مدیر قافله، حضرت زینب (س) هماهنگ هستند که انگار همه چیز سراجایش است و نقصان، کاستی و مصیبتی وارد این کاروان نشده است. اینها مسائلی است که باید به آنها توجه کرد و به یطن خانواده ها برد و از آنها برای رسیدن به یک خانواده موفق و پویا بهره برداری کرد.

فروگذاری نمی کند. و داغ ها، خدا حافظی ها، تومیه ها و رابطه عاطفی که با اهل خانواده دارد، برجسته ترین چیزی است که از نظر کارشناسان خانواده دورمانده و چا دارد در این زمینه پژوهش و بازخوانی و بازنگری شود. مرادوات خانوادگی در حادثه کربلا بسیار مهم است و به خصوص در زمان اسارت که این خانواده در راستای هدف